

شاعر حکایتگر تأملی ژرف در جهان و اشیاء نیست بلکه حاصل نوعی نگرش جهانگردانه و تفتنی از مناظر، اسطوره‌ها، آداب و یادمان‌هاست که هرگز در شعر، خوش نمی‌نشیند و درونی نمی‌شود.

زمانی که شاعر می‌کوشد خود را به عینیت نزدیک کند و به جهان امروز پا بگذارد، تلاشش تقریباً ناکام می‌ماند و حتی او را در انتقال درست دستاوردهای پیش از خود یاری نمی‌رساند. وصف طبیعت در این شعرها از همدلی و درون نگری شاعر بر نمی‌آید و در سطح می‌ماند. حتی در «سینه شالیزار» (ص ۲۴) تضادهایی در شعر رخ می‌دهد که نشان از ناآشنایی شاعر به طبیعت و سرسری گذشتن از آن دارد. وقتی از «شالیزار» می‌گوید یکباره سرو کله «گندمزار» پیدا می‌شود. «آی شالیزار! داس، / گند مزار را در آغوش می‌گیرد / دست را دراز کن!» در سطرهای بعد همین شعر «جنگل» پدیدار می‌شود و یکباره «جلجت» پا به شعر می‌نهد.

با همه آنچه ذکر شد صداقت و بی‌ریایی، انسان‌دوستی و مهربانی پیام اصلی این کتاب در زمانه پر آشوب ماست. که جای تحسین دارد. نکته دیگر وارد نشدن شاعر به عرصه تقلید از شعرهای شاعران پیچیده گو، زبان باز و پر مدعاست. شاعر در این مجموعه هر چه هست خودش است. این وجوه در شعر «در آب» (ص ۵۱) به خوبی عیان می‌شود:

در آب طلوع کردی / او یوسف جانت / پیراهن خیس عشق را / بر بالایم سنجید / آدمم / تنها خدا می‌داند که چه زود / آن دم که با تلخی عشق / شیرین شدم، زیبا شدم / او در گوش تو خواندم: / زخم شب در دستان من است و روز در نگاه پریشان تو / از پوست ام بگذر / تا صدای شکستن مرا / نشنوی.  
شاعر این مجموعه حرفهای زیادی دارد که با شتاب، بی‌دقتی در استفاده از زبان و نافرهیختگی زبانی آنها را حرام می‌کند خود نیز گویی بر این واقف بوده است:

غزهای وحشی / از پشانی آب / پرواز می‌کنند / و بوی عشق را / - که از نرمی جلبکها و زبان آب شناخته‌اند - / برگذر باد می‌شنانند / اگر زبان آنها را می‌دانستم / ترانه‌هایشان را / برای تو می‌خواندم. (ص ۵۵). امیدوارم شاعره این مجموعه زبان آنها و زمان ما را دریابد و ترانه‌های خود را برای ما بسا درخشش بیشتر بخواند.

## اگر زبان آنها را می‌دانستم

عشق بازی می‌کنم با نام او (مجموعه شعر)

مهری شاه حسینی

چاپ اول: ۱۳۷۷

ناشر: کتاب مهناز

مریم اصغر زاده

در آن رنگ کبود را / در متن سرمه‌ای / به شاگردان مبتدی مدرسه زندگی می‌آموزد» (ص ۱۲)؛  
برخی از شعرها، شدیداً شعاری و غیرشاعرانه‌اند:

«به بازی می‌گیرند / با بی‌رحمی / واژه‌های تلخ «حیات» / شادی را / آزادی را / و صلح را / درو می‌کند جنگ / مزرعه سبز / محبت، آرامش / و عشق را با داس دلهره / چه نکت بار است / زیستن در مزرعه سوخته / با داس دلهره! (ص ۱۳ و ۱۴) یا:  
بگذار تنهایی را / با دیدارهای مدام - / قبل از ورود به فصل پنجم - / تحقیر کنم / یا دستهای هم را بنشاریم / او سرود گل سرخ را / برای بلوغ باغ بخوانیم / پیش از آنکه / چیزی از وداع بدانی / نور پاک خورشید / ما را دوباره خواهد رویاند. (ص ۱۹).

ساختارهایی از این دست با پیامی در سطح در این کتاب بسیار است. گاهی نیز مضامین، امروزی نیست: «تو در مسیر باد و باران / و عبورت از زلف ابرو و بازوان ستاره / قد می‌کشی که هویت آبی را در ارتفاع / با آهن و سیم و جاذبه مانوس کنی / اکنون آمو دریا پاهای تو را خیس نمی‌کند / و آنایتی، یکبار در تجربه معصومیت.» شعر تو در مسیر باد (ص ۲۳).  
رایزن ماریا ریلکه شاعر بزرگ آلمانی زبان جایی نوشته است: یک اثر خوب و برجسته هرگز نمی‌تواند محصول اوقات فراغت آفریننده آن باشد. برای نویسنده و شاعر راستین، نوشتن و تأمل کار اصلی است و زندگی روزمره، اوقات فراغت اوست. این اصلی است که شاعران ما کمتر به آن توجه دارند. مسلماً شاهکارهای ماندگار و سرنوشت ساز با کار طاقت فرسا آفریده می‌شوند آنچه در این مجموعه به چشم نمی‌خورد. جدیت در فراگرفتن از الگوهای کلیشه‌ای و دستمالی شده از اصول شاعری است که در این تجربه‌ها غایب است. عاطفه زنانه و مادرانه نهفته در شعرها با ساختارهای نامناسب از میان می‌رود و گاهی در احساس رمانتیک و سطحی استحاله می‌شود. نگاه

شعر معاصر فارسی، در سی سال گذشته دچار دگرگونی‌های چشمگیری در ساختار و معنا شده است. که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت برعکس، بسیاری شعر این سالها را کم مایه و تهی دست می‌دانند. مسلماً شعر سه دهه اخیر - بویژه دهه هفتاد - دریچه‌های نوی به روی شعر فارسی گشوده است که شاید در نگاه نخست به چشم نیاید اما با تأمل در شعرهای شاخص این دهه می‌توان آن را دریافت. در کنار شاعران پیشرو و مبتکر این دوران، شاعرانی نیز بوده و هستند که به تثبیت دستاوردهای نسل‌های قبل و احیاناً بر کرسی نشانیدن دیدگاههای آنان مشغولند و نمی‌توان آنها را گشاینده راههایی نو در شعر دانست به سخن دیگر نبود آنان وقته‌ای در شعر پیشرو ایجاد نمی‌کند. اوج کار اینان زمانی است که بتوانند دستاوردهای یاد شده را به خوبی درک و تثبیت کنند. در کنار این دو دسته شاعرانی هستند که بی‌پروای تحولات شعری معاصرانشان، در گذشته‌ها می‌زیند و هرگز نیازی به دگرگونی دیدگاه‌هایشان احساس نمی‌کنند. مهری شاه حسینی در «عشق بازی می‌کنم با نام او» کارنامه سی سال (۱۳۷۶-۱۳۴۶) شاعری‌اش را به خواننده امروز عرضه می‌کند. مسلماً او در ردیف شاعران دسته نخستی که برشمرده نیست چون هیچ دستاورد جدیدی به شعر معاصر فارسی نمی‌افزاید. در دسته سوم هم نمی‌گنجد چون آنقدرها هم بی‌خیال از کنار تحولات امروز نمی‌گذرد. بررسی اینکه چرا به دسته شاعران پیشرو تعلق ندارد هدف این مقاله نیست. بلکه می‌خواهیم میزان موفقیت این شاعره در گروه خودش را بررسی کنیم. خود به خود در نگاه اجمالی به ۴۰ شعر این دفتر می‌توان راهی به دهی بود.

آنچه بیش از هر چیزی در این کتاب به چشم می‌خورد، وجود اضافات و ترکیبات مستعمل و کلیشه‌ای است که عملاً از تأثیر شعرها می‌کاهند. «در گسوت صادقانه‌ترین دروغها»، «جاودانگی صداقت کاذب» (ص ۹)، «بلوغ باغ»، «نور پاک خورشید» (ص ۲۰)، «خواب نازک نیلوفر»، «تکیه گاه شاخه‌های پهن تاریخ» (ص ۳۰)، «تسیح خیال» (ص ۳۴)، «سرود نجیب خواستن»، «کثرت پرهیز درخوت نگاه قلندر»، «بغض نگاه»، «در آستان باور و تردید»، «سلسله عاطفه» (ص ۴۹) و ... این ترکیبات اغلب زاید و غیر امروزی هستند و عمر آنها دیرزمانی است در شعر معاصر به سر آمده است.

نکته دیگر ضعف ساختاری شعرهاست. شعرها عمدتاً ساختاری همانند و یکنواخت دارند، هیچکدام قائم به خود و مستقل نیستند می‌توان آنها را گسست، افزود و کاست. شعرها چون آوای ملال انگیز یک ساز در بستری یکسان جریان دارند بی‌آنکه در آنها فراز و فرودی رخ دهد. اغلب آنها یک جمله دراز نفس گیر است که به کمک تقطیع پلکانی از هم جدا شده و هیچ تشخیص ویژه‌ای ندارند:

«سطرهای سیاه / سرنوشتی را رقم می‌زنند / که

